

صدای دهل

برخوردی با گزارش مقدماتی « سازمان تعاون و توسعه اقتصادی – OCDE »!

سخنی با خواننده

متن این گزارش را، نسخه فرانسوی، روز نامه لوموند، به صورت جزوه ای جداگانه، در اوائل دهه نود، احتمالاً سال 1993 میلادی؟! چاپ و منتشر کرد. بهتر می بود که نقد حاضر، مکتوبی که اولین بار قریب 24 سال پیش، روز اول ماه مه سال 1994 میلادی منتشر شده بود، با برگردان فارسی متن اصلی گزارش... همراه باشد. قرار بود آن ادیب زبردست، رفیق زنده یاد، رضا مرزبان، ترجمه مرا، دشت نوشته ای درهم و نا خوانا... با کلی عیب و ایرادهای ادبی، برای طبع و نشر مجدد این اثر « قدیمی » ویرایش کند. ولی هیهات، که رفیق رضا مرزبان، شاکس ستم حکام وطنی، بورژوازی و امپریالیسم، ستمگری های متداول در ایران و جهان، خاموش گرفت، این شاعر و نویسنده، روزنامه نگار میهن دوست... از دست رفت. بهر حال، امروز اگر آن دست نوشته درهم و نا خوانای من... هنوز پنهان از نظر ها، دوباره پیدا شود، حقیر برای بازنگری و تنظیم آن – بدلانی موجه و قابل فهم... اصلاً آمادگی ندارم. اما نقد من، فقط بنظر همان چند رفیق پر حوصله و خردمندی که خواهان طبع و نشر مجدد آن شده اند، سابقه ستمگری های مستمر در جهان سرمایه داری را رسوا می کند...

پیش کش کارگران و روشنفکران صبور و مغرور و انقلابی کشورمان

گزارش مقدماتی « اهل فن »!

گزارشی غلط انداز راجع به علت رشد معکوس اشتغال و بیکاری در اروپای غربی در سال های 80 و 90 میلادی... که خود کلی جای حرف دارد: در ماه مه سال 1992 میلادی از مدیران مسنول « سازمان تعاون و توسعه اقتصادی – OCDE »! خواسته شد که در مورد عدم پیشرفت اقدامات بعمل آمده برای رفع بیکاری در کشورهای عضو تحقیق کرده و نتیجه را به اجلاس مشورتی وزرای مسنول کشورهای عضو که قرار است در سال 1993 میلادی برگزار شود ارائه دهند. (نقل از دیباچه گزارش...). در این ارتباط، پیش از اجلاس مشورتی، ابتدا یک گزارش مقدماتی، سوای دیباچه، در سه بخش تهیه شد:

بخش اول (اشتغال و بیکاری – بررسی اقدامات بعمل آمده

بخش دوم (استراتژی واحد – احیاء اشتغال و مبارزه با بیکاری

بخش سوم (طرق اجرایی – جمع بندی

گزارش مقدماتی « اهل فن »! یک دیباچه مختصر را هم با خود یدک می کشد که در آن به انحلال « سازمان تعاون اقتصادی اروپا » و تاسیس « سازمان تعاون و توسعه اقتصادی » در سال 1960 میلادی اشاره شده + اهداف سازمان اخیرالذکر... که مورد بحث ماست.

ابتدا در یک چارچوب مدرج (بخش های سه گانه فوق الذکر)، خبرگان سفارشی، رنوس اقدامات بعدی دول عضو سازمان فوق الذکر (شامل 20 کشور اروپائی) را به شرح زیر تنظیم کرده و در اختیار مطبوعات گذاشتند:

توسعه اقتصادی... برای احیاء اشتغال، برای ارتقاء سطح زندگی در کشورهای عضو، حضور اروپای غربی در روند اقتصادی جهان، با حفظ ثبات مالی

توسعه یک اقتصاد سالم در سرزمین پایگاه و در کشورهای در حال رشد

گسترش بازرگانی جهان، بر مبنای چند جانبگی و نه تبعیض، متکی بر وظایف بین المللی

این تابلوی پیشنهادی برای توسعه و توفیق نوعی « اقتصاد سالم »! با حفظ ثبات مالی، جهت گسترش بازرگانی در سطح جهان – اما بدون « تبعیض، متکی بر وظائف بین المللی »! فرض می کنیم که تدوین کنندگان این برنامه اقتصادی « نوین... »! ریگی بکفش نداشته باشند، می رساند که اروپای غربی دوران بازسازی اقتصادی... را پشت سر گذاشته و می خواست حضور فعال تری در آرایش دو قطبی جهان داشته باشد. در این ارتباط (بازسازی اقتصادی)، گزارش مقدماتی مورد بحث هم مطالبی دارد – فقط برای خالی نبودن عریضه...

هیئات، دریغ از یک کلمه در مورد چگونگی ظهور و سقط نازیسم، جنگ دوم جهانی. یعنی همان عواملی که موجب شد تا اروپای غربی، بکلی ویران و سوخته و درهم شکسته، سیاست بازسازی اقتصادی... در پیش گیرد. گویا برآمد نازیسم « تصادفی »! جنگ دوم جهانی، هیچ ربطی با اقتصاد پولی متداول در اروپای غربی، ربطی با دیوانسالاری بورژوازی نداشت. چون همین بلهوس رسوا، راهزن لاشخور بود که کوتاه پیشتر، جنگ دوم جهانی را براه انداخت، با توافق رقیبان... اسپانیا را بهم زد، اطیش را بلعید، لهستان و چکوسلاواکی را در هم کوبید، منطقه بالکان را مهار کرد، کلفت و قهار – مست « پیروزی »! کوره ذوب انسان برپا ساخت، آدم سوزی در پیش گرفت. ولی هیئات، هیئات، حتی یک کلمه راجع به اینکه چرا اروپای نازی، به سیم آخر زد – گویا « ناگهان »! بفکر اشغال اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی افتاد. چطور در برابر دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا شکست خورد، از پا در آمد. بیچاره تروتسکی...

معدالک، حق با شماست. چون سرخ کشی در ملاء عام، کمونیسم ستیزی هیستریک، که جرم ندارد. مقصود شما هم دوام سرمایه است، نازیسم و دمکراتیسم و... فقط بهانه است. مثل اینکه شما نمی دانید، که چطور این جانور « مریخی... »! بعد از دوران بازسازی اقتصادی، دوباره جان گرفت، با رقیبان کنار آمد، دوباره رشد کرد، کلی پروار شد... به سال 1960 میلادی، با چراغ نارنجی شرکت سهامی وال استریت « سازمان تعاون و توسعه اقتصادی – OCDE »! را تاسیس کرد، بفکر راهکارهای اقتصادی، پولی و مالی و تجاری، گریزگاههای دیگری افتاد.

ولی خودمانیم، نگفتید که لزوم تاسیس این شورای انتصابی نو ظهور در کجا بود؟ شاید، به این خاطر که « سازمان تعاون اقتصادی اروپا »! منحل شده بود. منتقی بنظر می آید. ولی چرا این شورای انتصابی منحل شد؟ حتما، به این دلیل که قرار بود یک شورای انتصابی گشاد تر، بدون پسوند اروپا - موسوم به « سازمان تعاون و توسعه اقتصادی - OCDE »! تاسیس شود. با ماموریت « جهانی »! مثل موارد فوق، پیداست که اینبار هم، حق با شماست. عقل سلیم توجه دارد که تائید لفظی این جا به جایی (ایجاد و انحلال سازمان ها...) به خودی خود چیزی را توضیح نمی دهد. تمام مساله هم اینجاست.

گفتیم که اروپای غربی، بعد از بازسازی اقتصادی، ترمیم زیر ساخت های درهم ریخته، ویرانه های جنگ دوم جهانی، با چراغ سبز رقیبان... دوباره جان گرفت، رشد کرد، قد کشید، پروار شد... سر از لاک بیرون کشید، شرایط را بسود الزامات سرمایه های خودی مناسب دید، محتاج بازار فروش، مواد خام و انرژی... چاره ای نداشت، پس می بایست سهمی بیشتر، حضور فعال تری در آرایش دو قطبی جهان داشته باشد. چون این بلهوس، راهزن « متمدن »! بعد از خاتمه جنگ دوم جهانی، پس از سقوط نازیسم... تمام بادش خوابید، ناچار خفقان گرفت، به حاشیه رانده شد - مدیون « طرح مارشال »! سرکردگی امپریالیسم آمریکا را هم پذیرفت. لیکن حاشیه نشینی اروپای غربی در دوران بازسازی اقتصادی با استراتژی واحد دول غالب و مغلوب امپریالیستی در قبال دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا سازگار نبود...

تا اینکه آسمان غرید - با قرائت بیانیه ای مشکوک برسر جنازه استالین « بد خلق »! مبنی بر اینکه صنایع سنگین، ضامن دوام دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا... اهمیت درجه اول ندارد، بوی نوعی « اصلاحات تند و غریب... »! در جغرافیای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بوی گند توطنه و خیانت... به مشام رسید. باند تروریستی خروشچف - میکویان خروج کرد، بازی را برد، برخر مراد سوار شد - با اسم رمز « کیش شخصیت، استبداد فردی استالین »! حقانیت کمونیسم علمی، مارکسیسم - لنینیسم را بزیر سوال برد و حزب کمونیست را اخته کرد، بسیاق تروتسکی، رهبری ایدئولوژیک - سیاسی طبقه کارگر در دوران گذار... را نشانه گرفت، محرمانه سوت کشید، چشمک زد، علامت داد، برای امپریالیسم آمریکا و شرکاء پیام فرستاد. کلی تدارک دید: اتهام زد و کنار گذاشت، خط و نشان کشید، عناصر مزاحم را کوبید و حذف کرد. برنامه ریزان اقتصادی، مدیران صنعتی، مسئولان واحدهای تولیدی و بازرگانی و خدماتی، کارگزاران اداری و امدادی و آموزشی... متوسط ها، حریص و از خود راضی، سوسیال بزدلان، سود جویان و محتکران را قلقلک داد تا به مقصود رسید. و تنها مانع موجود، سخت و مقاوم، در برابر « اصلاحات کذائی را »! از بین برد، همزمان با احیاء سرمایه داری در اروپای غربی، دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را باطل کرد...

پس تابلو پیشنهادی... بی ارتباط با این « تحول »! کودتای باند خروشچف - میکویان، در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نبود. سخن برسر احیاء سرمایه داری در اروپای غربی است که یک « شبه »! با یک « ضربت »! انجام نگرفت. از آنجا که هر اقدامی در این جهت، منوط به رعایت الزامات نظم اردوگاهی جهان بود... نمی توان مانورهای اروپای غربی در این دوران را - سوای تاثیرشان بر روی آرایش وقت نیروهای بین المللی... جهانی قلمداد کرد. همانطور که نمی شود آزمندی های این حشره مسموم را نا دیده گرفت...

تاریخ مکتوب گواهی می دهد که پیشروی مناسبات سرمایه داری در اروپای غربی، تحت هر نامی و در زیر هر پرچمی... همواره با تخریب تولید، ارتقاء یا ابقاء ارتجاع در جوامع غیر باختری همراه بود. در واقع، اروپای غربی، عنصر بالندگی را در دیگر مناطق می کوبید، خفه می کرد. طراح قتل و ترور و کشتار جمعی در مناطق غیر خودی بود، گاهی مستقیم و زمانی هم بیاری عوامل سر سپرده محلی. استبداد و خودکامگی را ابقاء یا سازمان می داد... از لردیسم و بناپارتیسم تا فاشیسم و نازیسم و پتیسم چنین کرد. فراموش نکنیم که امپریالیسم آمریکا دنباله منطقی همین هیولای منحط با توان بالاتر است.

با این مقدمات، می رسیم به چگونگی احیاء مناسبات سرمایه داری در اروپای غربی، بعد از بازسازی اقتصادی، خاتمه جنگ دوم جهانی، سقوط نازیسم. برای توضیح جزئیات امر، می کوشم تا دوران احیاء مناسبات سرمایه داری در اروپای غربی را در دو مرحله متمایز دنبال کرده و تابلوی پیشهادی خبرگان سفارشی (شرح فوق) در جهت نوعی « اقتصاد سالم »! گسترش بازرگانی جهان... هر یک از این مراحل را، بطور جداگانه، در چارچوب نظم اردوگاهی مورد بررسی قرار دهم...

مرحله اول: 1960 – 1945 میلادی

بازسازی اقتصادی برای ترمیم زیر ساخت های درهم ریخته

در این فاصله، اروپای غربی: دول امپریالیستی غالب و مغلوب در جنگ دوم جهانی، فرسوده و نا توان، تحت فشار ناهنجاری های اقتصادی و اجتماعی، فقدان منابع مالی معتبر، هیچ چاره نداشت، باید باج می داد، نگران عصیان فرودستان، برآمد جنبش کارگری و کمونیسم، در ملاء عام لخت شد، برای امپریالیسم آمریکا آغوش گشود، سیاست درهای باز در پیش گرفت. در آغوش « ناجی »! متعهد شد، هم به تزریق سرمایه های خارجی در اقتصاد ملی رضایت داد، و هم در برابر سقوط پی در پی بازارهای خود در مناطق دور و نزدیک، حتی در سرزمین پایگاه، زیاد با معشوق کلنچار نرفت...

تاریخ رسمی، با تمام اما و اگرهای محتمل... گواهی می دهد که چطور آقای « ناجی »! کشور آمریکا را، که تا سال 1942 میلادی، ناظر جبهه های این جنگ امپریالیستی ویرانگر بود و فقط از دور دستی بر آتش داشت... به زرادخانه جهان تبدیل کرد. چطور امپریالیسم آمریکا، شاهد نیازمندیهای ضروری و فوری بازار، با فروش انواع سلاح های پیشرفته، سبک و سنگین، به رقیبان گرفتار خود - نازی ها و « دمکرات ها »! کلی به جیب زد، میلیاردها دلار ذخیره کرد. شریک دزد و رفیق قافله، مثل مورد جنگ اول جهانی، هم از توبره می خورد و هم از آخور...

پس از نبرد جانانه دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا و شکست قوای نازی در استالینگراد، با شتاب وارد جنگ شد، نه بر علیه نازیسم... که برای جلوگیری از پیشروی ارتش سرخ بسمت اروپای غربی برای درهم کوبیدن نازیسم در سرزمین پایگاه. بیخود نبود که امپریالیسم آمریکا، در اولین دور مذاکرات بعد جنگ بر سر چگونگی خلع سلاح نازیسم، با پیشنهاد استالین در مورد مصادره دارایی و اموال آن مالکان و سرمایه داران آلمانی... که با هیتلریسم هم‌دست بودند، مخالفت کرد. راز لقب « ناجی »! پیشکش مداحان سینه چاک دمکراسی توطئه و حقه بازی، دلالی و کارچاق کنی...

پس از خاتمه جنگ دوم جهانی - جنگی امپریالیستی برای کنترل بازار بین‌المللی، منابع طبیعی، ذخائر مواد خام و انرژی... در تمام مناطق، برای تسلط بر تولید و بازرگانی جهان، نوبت به بازسازی اقتصادی، ترمیم زیر ساخت‌های ایران و درهم ریخته در اروپای غربی رسید. امپریالیسم آمریکا - با میلیاردها دلار ذخیره نقدی... از سیاست درهای باز رقیبان بدهکار خود خیلی گرم استقبال کرد (شرح فوق‌الذکر) و حتی بیش از 15 میلیارد دلار (طرح مارشال) برای بازسازی اقتصادی، ترمیم زیر ساخت‌های درهم ریخته، ویرانه‌ها... را فوری فعال کرد. شگردی که حضور نیرومند امپریالیسم آمریکا در امور اقتصاد و سیاسی و اجتماعی و نظامی، حضور « ناجی »! در محرمانه‌ترین بازی‌های رقیبان مدعی، میراث خواران استعمار کهن، انگلستان و فرانسه و آلمان... را در تمام سطوح، بدنبال آورد. بعد از مدت‌ها، قریت سه قرن، تازه راه را برای انتقال مرکز ثقل توطئه‌های بین‌المللی از اروپای غربی به آمریکای شمالی، برای سرکردگی امپریالیسم آمریکا در جهان سرمایه داری باز شد...

تامین هزینه سنگین بازسازی اقتصادی... به ضرب دلار (طرح مارشال) برای اروپای غربی مورد بحث نیست. این رشته سر دراز دارد... سخن بر سر روند بازسازی اقتصادی در اروپای غربی است. که با وجود ناهنجاری‌های اجتماعی، کوچ‌های میلیونی، آوارگی، ویرانی، اضطراب، بیکاری، گرسنگی، بیماری... بدون توجه به نیازمندی‌های جاری و عاجل توده‌ها، بدون رعایت مطالبات فوری، معیشتی - حرفه‌ای کارگران مقدور نبود. خاصه در شرایطی که ننگ نازیسم هنوز بر سر زبان‌ها بود...

در حقیقت، افزایش نرخ اشتغال و رفاه اجتماعی... نسبت به دوران پیش از جنگ، بیشتر از ترس خروش کارگران، برآمد شورش فرودستان بود... در دستور کار قرار گرفت. ضمن اینکه برای تسویه حساب بدهی‌های خارجی + بهره کلان دلار، راه دیگری غیر از این، مبادله کار و سرمایه برای ایجاد اضافه ارزش وجود نداشت. گوا اینکه بخش قابل توجهی از سود مقروض را آن « بیگانه رنوف »! می‌بلعید. رابطه‌ای سوء ظن برانگیز... از قضا متداول در جهان سرمایه داری، که خود کلی‌جای حرف دارد. چطور؟ چون بدهکاران را، بدلائل مختلف، اینجا هزینه بازسازی اقتصادی... مجبور به گران‌فروشی در بازار داخلی و خارجی می‌کند. حضور فعال سرمایه داران منفرد، اینجا انحصارات اروپای غربی... در رقابت‌های جاری در سطح ملی و بین‌المللی را اجاره نمی‌دهد...

همین امر، اروپای غربی را - با توافق مصلحتی « ناجی »! بفکر سازماندهی بازاری واحد انداخت. تا هم بازار بومی را برای مبادله کار و سرمایه، ایجاد اضافه ارزش، گسترش دهد، و هم، ضمن پرهیز از دوباره کاری ها... هزینه تولید را کم کنند. بنظر من، در این ارتباط بود، که پس از اقدامات مقدماتی برای جلب رضایت امپریالیسم آمریکا در مورد چگونگی حضور آلمان در این مانور منطقه ای... در فاصله سال های 1954 - 1952 میلادی « اتحادیه دفاعی اروپا » و به سال 1958 میلادی « اتحادیه گمرکی اروپا »، سازمان داده شد... مقدماتی برای زایمان بعدی « سازمان تعاون اقتصادی اروپا ». این سازمان اخیر نیز، بموجب گزارش مقدماتی حاضر، در سال 1960 میلادی، همینکه اولین مرحله احیای سرمایه داری در اروپای غربی پایان گرفت، منحل شد...

مرحله دوم: 1990 - 1960 میلادی

دوران شکوفائی اقتصادی و رشد فنی تولید در جهان سرمایه داری

دلایل و شواهدی وجود دارد مبنی بر اینکه « سازمان تعاون و توسعه اقتصادی - OCDE »! شورائی فرمایشی، بدون پسوند محلی و منطقه ای، زمانی تاسیس شد اروپای غربی بلوغی دوباره یافته و با اعتماد به نفس بیشتری عمل می کرد. هدف از این « تغییر... »! اصلاح ادبی فرمول های قبلی نبود. که خبرگان سفارشی، راحت از آن گذشتند. برعکس، شکوفائی اقتصادی و در همان نخستین گام ها، دیگر اجازه نمی داد که اروپای غربی همچنان در « لاک خانگی »! باقی مانده و فقط سیر حوادث را نظاره کند. وانگهی، پوشش های « رفاهی »! در سرزمین پایگاه، گرچه بمرور، به ضرب تبلیغات، خاطره آدم سوزی نازیسم را کمرنگ کرده بود... ولی در بلند مدت و بدون چاپیدن بازارهای غیر خودی، تداوم پیدا نمی کرد. تردستی که نیست...

افزایش موقت مزد، ارتقاء نسبی ارزش کار، یعنی رفاه اجتماعی از سونی، و یا رشد فنی تولید، یعنی استعمال ماشین آلات پیشرفته در تولید از طرف دیگر، با فرض اینکه هیچ تغییری در آرایش طبقاتی جامعه بوجود نیاید... تنزل نرخ سود را موجب گشته و گرایش صادراتی سرمایه را، در قالب پول یا کالا، بسمت بازارهای کم هزینه تر تشدید می کند. در حقیقت، تاسیس « سازمان تعاون و توسعه اقتصادی »! در سال 1960 میلادی ناشی از نیاز فوری سرمایه در دوران شکوفائی اقتصادی در اروپای غربی بود. ولی پیش از آن و از « بد زمانه »! در آرایش نیروهای بین المللی بعضی تغییرات « نا مطلوب »! رویداد. مثل کاهش وسعت بازار فروش، که میدان مانور اروپای غربی را، در ورای مرزهای رسمی، تنگتر کرد. در این ارتباط، سوای جدائی شرق اروپا و استقلال ملل بالکان... می توان از پیروزی انقلاب کارگری - دهقانی در چین به سال 1949 میلادی، جنگ کره، 1950 میلادی، تجزیه بعدی این کشور، سقوط رژیم پادشاهی بغداد به سال 1958 میلادی، پیروزی انقلاب همگانی کوبا به سال 1959 میلادی و یک سلسله جنگ های استقلال طلبانه در قاره آفریقا + جنگ ویتنام... یاد کرد. در واقع، شورش و جنگ و انقلاب بسیاری از کشورهای غیر باختری را در بر گرفته و پیشروی میراث خواران استعمار کهن را اجازه نمی داد. پس اروپای غربی، از یک طرف در سرزمین پایگاه گران می پرداخت، و از طرف دیگر، برای حضور در بیرون از مرزهای خود، برای جبران مافات - گریزگاهی « امن و آرام »! پیدا نمی کرد. حال ببینیم که چطور با این همه درد سرهای « داخلی و خارجی »! روبرو شد و چه « راه حل هائی »! برای رفع این معضلات برگزید. موضوع مورد بحث جزئیات تابلو پیشنهادی خبرگان سفارشی است: توسعه اقتصادی برای ایجاد اشتغال. گسترش بازرگانی جهان...

در مورد اشتغال

در این ارتباط، بشنوید از خبرگان سفارشی، می گویند: « سازمان تعاون و توسعه اقتصادی »! موفق شد تا به میزان قابل توجهی، مطالبات اقتصادی را برآورده نماید... (کف زدن طولانی حضار)، اما سیستم نتوانست آهنگ رشد اشتغال را، لاقلاً از میانه سال های 70 میلادی... با سرعت کافی حفظ کرده و مانع از برآمد شدید بیکاری گردد. « چه حرفا...»

پس « ... لاقلاً از میانه سال های 70 میلادی... سیستم نتوانست... »! شوخی می کنید، آقایان. اقتصاد سیاسی، بدون ارتباط با نیازهای نیروی مولد، مادی و معنوی، نیازهای مصرفی جامعه مفروض، بدون ارتباط مستقیم با چگونگی باز آفرینی زیست جمعی انسان ها در این یا آن شرایط مشخص تاریخی، اصلاً بی معنی، حرف مفت است. مثل سیستم من در آوردی شما « خیرگان »! که خود یک معماست. شاید منظورتان سرمایه داری باشد، خاصه نوع غربی آن، که خود محرک رشد معکوس تولید و مصرف، اشتغال و بیکاری در شرایط کنونی است. گاو نر که شیر نمی دهد...»

حفظ آهنگ رشد اشتغال با سرعت کافی... و در چارچوب اقتصاد رقابتی اصلاً مقدور نیست. چون آهنگ رشد اشتغال و بیکاری در جهان سرمایه داری، امروز مثل دیروز، با ظرفیت بازار فروش، در یک دور اقتصادی بستگی تام دارد. آمدم و آن دست نامرئی شکست، بازار لبریز، کالا باد کرد، محصول فروش نرفت، پول راکد ماند، سرمایه نقد نشد، به چرخه تولید برگشت... که هیچ بعید نیست. پس بحران های نوبتی، پولی و مالی و صنعتی و تجاری، عدم تحرک اقتصادی، ورشکستگی بانک ها، سقوط واحدهای تولیدی و بازرگانی و خدماتی... از کجاست؟ رقابت جاری در سطح ملی و بین المللی، جنگ های امپریالیستی برای چیست؟ در اینصورت، با توجه به نوسانات بازار بر اثر رقابت های حذفی، چطور این سیستم - رژیم سرمایه داری، می تواند آهنگ رشد اشتغال با سرعت کافی... را حفظ کند، مانع برآمد شدید بیکاری گردد؟ مدت هاست که این سیستم، سرمایه داری، نوع غربی آن به طریق اولی، بدنبال ظهور رقیبان تازه نفس... در تنگنا قرار گرفته، هرچه زور می زند، نمی تواند اشتغال ایجاد کند، مبادله کار و سرمایه برای ایجاد اضافه ارزش را سازمان دهد...»

با این تفاسیل، پیداست که تعبیر شما خبرگان، راجع به مساله مورد بحث، خیلی گنگ و مبهم، مشکل گشا نیست، علت رشد معکوس اشتغال و بیکاری در جهان سرمایه داری را توضیح نمی دهد. اشتغال زائی این « سیستم »! خاصه در دوران معاصر، در شرایط رشد فنی تولید... یاوه گوئی است. نکند که تاکید شما بر روی میانه سال های 70 میلادی... برای توجیه کارهای مشکوک آقای « کینز »، تنورسین نامدار « رواج فرمایشی پول در شرایط اضطراری... »! باشد. که خود کلی جای حرف دارد. چون تنوری اشتغال کینز هم - رواج اسکناس بدون پشتوانه در بازار جهت افزایش قدرت خرید همگانی، رونق تولید و تسهیل اشتغال... که بعد از خاتمه جنگ دوم جهانی، برسر زبان ها افتاد، شهره آفاق شد، به دوران بازسازی همین اقتصاد پولی (1960 - 1945 میلادی) در جهان سرمایه داری باز می گردد. با سطح نازل مزد، ارزش کار بسود سرمایه، سطح نازل رشد فنی تولید... در آن دوران ملازمه داشت. متوجه افزایش فوری نرخ سود با بسط زمان کار لازم اجتماعی در جهان سرمایه داری بود...»

این بود که اروپای غربی - مدیون « طرح مارشال »! پس از پایان دوران بازسازی اقتصادی، در میانه سال های 60 میلادی... شاهد رشد فنی تولید، یعنی استعمال ماشین آلات پیشرفته در تولید، ناظر افزایش سهم سرمایه ثابت، خاصه بخش پایدار آن (بقول صائب شما ناشی از الزامات رقابت)، تنوری اشتغال کینز را کنار گذاشت - نگران دوام « سیستم »! سیاست بیکار سازی در پیش گرفت. همینکه با گرایش نزولی نرخ سود در سرزمین پایگاه روبرو شد... تعلل نکرد، و در اولین فرصت، متناسب با نیاز فوری سرمایه، شمار نیروی زنده کار در تولید را کاهش داد... منظورم عمل کرد سرمایه، پراتیک سرمایه داری بر روی زمین است. این هیولای قائم به ذات تابع فرض و نظر این و آن نیست...

به همین خاطر بود (توضیح مختصر فوق در باره علت رشد معکوس اشتغال و بیکاری...)، که اروپای غربی، فرض می کنیم، بقول شما، از میانه سال های 70 میلادی - تقلیل کارهای « زاند »! تعطیل بسیاری از واحدهای « غیر لازم »! تولیدی و بازرگانی و خدماتی... را در دستور کار گذاشت. گمان نمی کنم که شما از این ماجرا بی خبر باشید. مگر بعضی از تهیه کنندگان همین گزارش مقدماتی، وزیر و وکیل نیستند، در کابینه ها حضور ندارند. سیستم موفق نشد... چه حرفا. مثل اینکه نمی فهمید، که چه بلایی به سر رشد اقتصادی می آمد، اگر « سیستم موفق می شد، بقول شما، با حفظ سرعت رشد اشتغال... مانع برآمد شدید بیکاری گردد »! درک نمی کنید که این « سیستم »! تابع الزامات سرمایه، بیش و پیش از هر چیز... می بایست استمرار خودش را تضمین می کرد. این « امام زاده بی شعور »! انس و الفتی دیرینه با بیکاری دارد. ملاک موفقیت گذرای نهادهای خرد و کلان در جهان سرمایه داری، محافل پولی و مالی و صنعتی و تجاری، تامین سود و سود حداکثر کار فرمایان در یک دور اقتصادی است و نه « حفظ آهنگ رشد اشتغال... »! بطوریکه گزارش مقدماتی شما هم - بخش « میانی مزد »، خیلی کوتاه و بیشتر برای همدردی با کار فرمایان، به مساله اشاره کرده است: « عرضه برخی شغل ها، برای کارفرمایان... اصلا مقدور نیست، چرا که سود آوری بنگاه ها... را به مخاطره می اندازند »! سیستم موفق نشد... چه حرفا. شوخی می کنید، آقای وزیر، خانم وکیل...

شاید منظور شما از « برخی شغل ها » همان است که در هر یک از کشورهای فرانسه و آلمان و انگلستان بیش از سه میلیون، در ایتالیا و اسپانیا و بلژیک و پرتغال و یونان... ده ها میلیون کارگر ماهر و نیمه ماهر را در بر گرفته است. چقدر نفرت انگیز - چون قلبی، مالک و تاجر و سرمایه دار، گویا به خاطر این که سود آوری بنگاه ها « به مخاطره نیفتد »! مجاز است تا میلیون ها انسان را از هستی ساقط کند... معلوم نیست چرا شما انتظار داشتید که این « سیستم و در یک شرایط اضطراری »! (شرح فوق) مانع برآمد شدید بیکاری می شد. گویا مسئولین امور در گذشته خطا کردند، بعید نیست. ولی خطای مسئولین در دوران رشد نازل اقتصادی... علت پس رفت اشتغال در اوضاع و احوال جاری، در دوران شکوفائی اقتصادی را توضیح نمی دهد. پیدا کنید پرتقال فروش را...

به موجب آمار و ارقام مندرج در گزارش مقدماتی « اهل فن »! مثل اینکه در دهه 60 میلادی، یعنی کوتاه پس از بازی سازی اقتصادی... بیکاری فقط 3 درصد از جمعیت فعال در جمیع کشورهای عضو « سازمان تعاون و توسعه اقتصادی - OCDE »! را در بر می گرفت. فرض می کنیم، بقول شما، این در صد ناشی از خطای مسئولان وقت... ولی در دهه 70 میلادی، بدون حضور مسئولان « خاطی »! با وجود اقتصادی شکوفا در منطقه، نه فقط بیکاری کاهش نیافت، که حتی به 6 در صد افزایش پیدا کرد. و هنوز هم در حال افزایش است...

در این ارتباط، بشنوید از آمار و ارقام گزارش مقدماتی در مورد افزایش مستمر نرخ بیکاری در جمیع کشورهای مورد نظر آقایان در گفتار فوق - در دهه 80 میلادی، 8،5 درصد. دهه 90 میلادی، بیش از 12 درصد... یا به صورت جداگانه، کشورهای منفرد، در آلمان 9 درصد، فرانسه 12 درصد، ایتالیا 16 درصد، اسپانیا 17 درصد... سازماندهی کار در کشورهای مختلف، کشورهای فوق الذکر، یکسان نیست. حق با شماست. چون در بعضی از این کشورهای بیست گانه، مثل آلمان و اطریش، مدارس حرفه ای مجهزی وجود دارد و در شماری دیگر، آموزش حرفه ای... کمتر مورد توجه است. ولی حتی « سیستم پایدار آموزش حرفه ای »! در آلمان و اطریش هم نتوانست مانع برآمد بیکاری شود. قبول کنید که آه و ناله شما جنابان دردی دوا نمی کند... « ... بیکاری معضلی فی نفسه خطرناک است، برای افراد تجربه ای دردناک، نه فقط ضایعات اقتصادی بیار می آورد، بلکه بافت اجتماعی - اقتصادی را هم به مخاطره می اندازد ». (نگرانی وزیران مسئول، گریه و زاری ممتد وکلا...)

به این ترتیب - صرفنظر از « تجربه دردناک برای افراد... »! تردستی خبرگان، سفارشی ها، گمان نمی کنم که مسئولان امور خواهان فروپاشی بافت اجتماعی - اقتصادی موجود باشند. برعکس، خود را به آب و آتش می زنند تا این « بافت موجود »! پا برجا بماند. در صورت لزوم، تردید نمی کنند، حتی به فاشیسم و نازیسم و پنتیسم هم پناه می برند. طفلک آدنائر، بیچاره میتران...

سیستم موفق نشد... شوخی می کنید، آقایان. ولی اگر خوب نگاه کنید، می بینید که « سیستم »! هنوز پا برجاست. با وجودی که میلیون ها انسان از هستی ساقط شده اند. نکند که شما سرمایه داری را نمی شناسید. حال به عبارت دیگری از گزارش مقدماتی خودتان گوش کنید:

« طی سه سال گذشته (از 1990 تا 1993 میلادی) بیکاری در منطقه مربوط به سازمان تعاون و توسعه اقتصادی، رقم شاخص بیش از سی میلیون نفری را که در سال 1983 میلادی به ثبت رسیده بود پشت سر گذاشته و می رود تا در اواخر سال جاری (1993 میلادی) به 36 میلیون نفر ارتقاء یابد ». عجب کشفی... !

مگر نگفته بودید (در سطور بالاتر) که « سازمان تعاون و توسعه اقتصادی، از قضا درست در همین فاصله زمانی... موفق شده تا به میزان قابل توجهی خواست های اقتصادی را برآورده نماید »! پس این رشد بیکاری، با وجود رشد اقتصادی... از کجاست؟ پیشنهاد می کنم، البته اگر فرصت کردید، کمی هم در مورد علت این رشد معکوس در جهان سرمایه داری تحقیق کنید. چون آمارهای رسمی، اغلب قابل اعتماد نیستند و نمی توان چشم بسته بدان ها استناد ورزید. شما که خیلی بهتر من می دانید. فی المثل در همین منطقه مورد گزارش شما، همزمان با رشد سرسام آور بیکاری، جمعیت خانه بدوشان، با وجود پیشرفتهای عظیم اقتصادی، افزایش انفجاری پیدا کرده... انسان هایی که به دلیل فقدان محل مسکونی ثابت، اصلاً روی هیچ لیستی نیستند، مثل عناصری غیر موجود، به هیچ آماری راه نمی یابند، مردمی که هنوز قابلیت کار دارند...

شاید در همین راستا باشد، که خبرگان سفارشی در گزارش مقدماتی می گویند: « این ارقام هشدار دهنده... نه وسعت کساد بازار را به طور کامل منعکس می کنند... و نه انبوه منابع مصرف نشده، یا بد مصرف شده را ». و اوایلا...

ولی هیهات، هیهات، دریغ از یک کلمه در باره علت کساد بازار، رکود پول و کالا، کاهش مزد، ارزش کار، قدرت خرید مردم... یک کلمه در مورد چگونگی رشد معکوس تولید و مصرف در جامعه، رشد معکوس اشتغال و بیکاری در دوران شکوفائی اقتصادی. گویا اگر آمار و ارقام رسمی وسعت کساد بازار را به طور کامل منعکس می کردند... « سیستم »! تغییر جهت می داد، خصائل ذاتی سرمایه داری، از بین می رفت، اشتغال راه می افتاد، بیکاری انبوه، فقر و تنگدستی و خانه بدوشی... بر طرف می شد. آرزوهای غلط انداز آقای پرودون در دوران منقضی...

ولی بشنوید از خبرگان سفارشی - این ماموران « معذور »! که خیلی راحت، با یک بشکن، وسعت کساد بازار، رکود پول و کالا... را، به طور کامل منعکس می کنند:

« بسیاری، چون ادامه جستجو و جوی شغل را بی نتیجه می بینند، خود را از بازار کار کنار کشیده اند، یا از طریق سیستم های سخاوتمند پوشش های اجتماعی، مثل بازنشستگی زود و یا بیمه از کار افتادگی، به این کار تشویق شده اند ». جل الخالق!

پس نمی توان متولیان دمکراسی توطئه و حقه بازی، دلالی و کارچاق کنی... را سرزنش کرد، که برای رفع معضل بیکاری، اصلا سخت نمی گیرند... مرتب به حقوق بازنشستگان دست برد می زنند. افسوس که حقیر به دفتر سود و زیان این « سیستم های سخاوتمند... »! دسترسی ندارم. بهر حال، خواننده توجه دارد که مزدوران در گفتار فوق - چقدر « زیرکانه »! مسئولیت بیکاری، کاهش مزد، تنزل ارزش کار، سقوط قدرت خرید نفرین شده ها را به گردن انبوه قربانیان سرمایه داری می اندازند. بقول اخوان ثالث، هوا پس ناجوانمردانه سرد است آی...

گرچه این « سیستم های سخاوتمند... »! بر مبنای قانون عرضه و تقاضا عمل می کنند. بازنشستگی « پیش رس »! یکی از شگردهای بورژوازی در دوران معاصر برای توجیه اخراج کارگران « اضافی در شرایط اضطراری »! با چگونگی حضور مستقیم نیروی زنده کار در واحدهای تولیدی و بازرگانی و خدماتی... در کشورهای پیشرفته صنعتی بستگی تام دارد. و تصمیم گیری در این مورد هم، نه با کارگران و کارمندان... (به موجب حق مالکیت خصوصی)، که به عهده مالکان و سرمایه داران خرد و کلان است.

با این حساب، خواننده کنجکاو توجه دارد که جامعه برای « پژوهش های علمی از این دست »! چه هزینه گزافی می پردازد. آیا واقعا، برای نپرداختن به اصل موضوع... این همه تردستی لازم بود. خوب به خاطر دارم، همین چندی پیش، زمانی که نخستین موج سرمای زمستانی به اروپای غربی رسید و از خانه بدوشان کلی قربانی گرفت، پزشکان در گزارشی « علمی »! علت مرگ را انجماد خون تشخیص دادند... به نقل از بخش علمی رادیو « فرانس انفو »! ژانویه یا فوریه سال جاری میلادی. مهارت خبرگان احمق در این است که با گزارشات « علمی از این دست »! نظام فقر آفرین سرمایه داری را بزرگ کنند. مورد اخیرالذکر را از زبان « عالمان حرفه ای »! می توان به صورت زیر بلغور کرد:

« ... سیستم موفق نشد، تا آهنگ رشد مرگ و میر بینوایان را با سرمای سخت خیابان ها و زیر پل ها، با سرعت کافی حفظ کند... مانع رسوائی بورژوازی گردد »!

و از این مهملات خررنگ کن چنین نتیجه گرفت:

« کارگران و بینوایان بسیاری... طبق سنت های سرمایه داری، از طریق سیستم های سخاوتمند شهری، به خیابان گردی و زیر پل خوابی و مردن... تشویق شده اند! »

بهر حال، داشتن اطلاعات در مورد اینکه بیکاری در چه زمانی و در کدام منطقه... بیشتر یا کمتر بوده، یا اینکه افزایش « ناگهانی قیمت نفت! » در سال های 74 - 73 میلادی، چه تاثیری بر آن داشته، هرچند مفید... ولی به خودی خود، علت مساله را توضیح نمی دهد. فقط با ظاهری « علمی! » استمرار زیست انگلی خبرگان سفارشی را تضمین می کند.

شواهدی هست، موارد فوق الذکر گواهند، مبنی بر اینکه تقلیل ظرفیت و یا تعطیل واحدهای تولیدی و بازرگانی و خدماتی... « زائد و غیر سود آور! » در دوران مورد بحث، نه ناشی از « خطا! » که سیاستی کاملا محاسبه شده برای تسهیل انتقال پول و کالای بیشتر به سمت مناطق کم هزینه تر بود. حکایت از گرایش صادراتی غلیظ تر سرمایه، خاصه نوع غربی آن... داشت و باید به پس رفت شدید، رشد معکوس اشتغال و بیکاری منجر می شد و شد.

از شما چه پنهان که سرمایه داری فقط بدنبال سود و سود حداکثر، سود آوری بهر قیمتی است. توجیه سقوط انسان ها، بعنوان یک شغل نان و آبدار - بعدها و با چراغ سبز محافل « خوبان! » متناسب با نیاز فوری سرمایه در سطح ملی و بین المللی، به وجود آمد، سازمان داده شد. در این ارتباط، تاریخ رسمی، با تمام اما و اگرها... به اندازه لازم گویاست. « سازمان تعاون و توسعه اقتصادی! » حتی پیش از تاسیس، نه فقط عوارض احتمالی این سیاست مخرب را (شرح فوق) تشخیص می داد، بلکه ارگان متفکری بود که می بایست در مورد قابلیت جذب بازارهای کار و سرمایه در مناطق مختلف پژوهش کرده و نتیجه کارش را، همین گزارش مقدماتی مورد بحث، به اطلاع محافل پشت پرده برساند. وظیفه داشت، با جمع آوری اطلاعات فنی و نسبتا دقیق در مورد ظرفیت بازار... انتخاب گریزگاه های محتمل و کم خرج برای مالکان و سرمایه داران غربی را تسهیل نماید...

پس این جفنگ ارزان، ادعای غلط انداز خبرگان در مورد اینکه « سیستم موفق نشد...! » چیست و برای کیست؟ بگذار که حضرات - این ماموران « معذور! » با ارقام هشدار دهنده... بپایان، نظم مستقر، بورژوا - امپریالیستی موجود را بزک کنند. نان از عمل خویش بخورد. ما که بخیل نیستیم. ما بارگه دادیم...

مبازره ما پیوسته، گاهی تند و زمانی کند... همچنان ادامه دارد، تعطیل بردار نیست. قصد ما، طبق معمول، افشای جهت گیری های اقتصادی و سیاسی سرمایه داری در دوران معاصر است. هدف ما، ساده یا دشوار، نفی مالکیت و دیوانسالاری بورژوازی، قابل فهم، امروز مثل دیروز، رهانی طبقه کارگر، تدارک انقلاب سوسیالیستی در کشورهای جداگانه سرمایه داری... سراپا تصمیم، می خواهیم سر این مار سمی بکوبیم...

در مورد توسعه اقتصادی جهان

یک امر بدیهی. عقل سلیم می داند، درک می کند، جهان سرمایه داری را، همانطور که هست، می بیند، مورد بررسی قرار می دهد، یعنی بصورت کشورها و دولت های جداگانه. و این امر بدیهی را، که «متناقض»! بنظر می آید... انکار نمی کند. ضمن اینکه به صرف حضور عناصر بازمانده از عهد کهن در حاشیه مناسبات مسلط در دوران معاصر، خصلت جهانی سرمایه داری را بزیر سؤال نمی برد. شرط بلاغ.

سرمایه، در ذات خود، گریز پاست. در جا نمی زند، هیچوقت آرام نمی گیرد... چون می گنجد. بدنبال بازار فروش، نیروی کار ارزان، مواد خام و انرژی... سود حداکثر در سطح ملی و بین المللی، امروز در این و فردا در آن منطقه مساعد، تمرکز می یابد... (قانون رشد ناموزون سرمایه داری)

در بخش دوم از بحث فعلی، مشترکا مانورهای کور، گرایشات چپ اندر قیچی اروپای غربی را، با توجه به همین واقعیت (شرح فوق) دنبال می کنیم. گفتیم که افزایش موقت مزد، ارتقاء ارزش کار، رفاه نسبی، رشد فنی تولید... از آنجا که با تنزل نرخ سود ملازمه دارد، در صورتی که آرایش طبقاتی به سود نیروی مولد تغییر نکرده، دست نخورده باقی بماند... گرایش صادراتی سرمایه را تقویت می کند. فراموش نکنیم که رشد اشتغال، مزد و رفاه نسبی در دوران بازسازی اقتصادی... به ظاهر « غریب »! از آنجا بود که اروپای غربی، با سابقه ننگین نازیسم... سوای کوهی بدهی و قرض + بهره کلان دلار، بدلیل دلیل حضور نیرومند دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در آرایش نیروهای بین المللی و تاثیر آن بر روی جنبش ترقی خواهی در شرق و غرب... هنوز در موقعیتی نبود که بتواند با نیازمندیهای مصرفی، نیازمندیهای ضروری و حیاتی شهروندان مخالفت کند، در برابر مطالبات معیشتی، سیاسی و حقوقی طبقه کارگر در سرزمین پایگاه مقاومت نماید. وانگهی، ناهنجاری اقتصادی، ویرانی ها، عقب گرد فنی ناشی از جنگ در عمل شرایطی را رقم زد که در آن، سرمایه داری فقط با رشد اشتغال، ارتقاء رفاه اجتماعی، افزایش حجم مطلق نیروهای مولد می توانست تکرار شود. منشاء تنوری اشتغال کینز...

گواینکه در ارتباط با وسعت بازارهای « مصرف »، اجرای همین سیاست اقتصادی هم منوط به قبول برخی تسهیلات در امور گمرکی بود... در هر صورت، اروپای غربی، دوران بازسازی اقتصادی را، چون از یک ظرفیت تولیدی قابل توجهی بر خوردار بود... در فاصله سال های 1960 - 1945 میلادی، به پایان برد و خیلی سریع با محدودیت بازار فروش، کاهش مواد خام و انرژی... روبرو شد.

مع الوصف، تدارک « داخلی »! به دلایل مختلف، تا سال 1960 میلادی، به درازا کشید. مرحله بعدی، ورود به بازار های غیر خودی بود. که رقیب قلندر امپریالیسم آمریکا را در کمین داشت. در این ارتباط، سوای استراتژی واحد کمونیسم ستیزی... نمی توان از اختلافات دول غالب و مغلوب برسر چگونگی بهره کشی از بازارهای کار و سرمایه در مناطق غیر خودی، چشم پوشید. خواننده هشیار و کنجکاو، تابلوی پیشنهادی خبرگان سفارشی در مورد توسعه اقتصادی جهان را به یاد می آورد: « توسعه اقتصاد، گسترش بازرگانی جهان، بر مبنای چند جانبگی و نه تبعیض، متکی بر وظائف بین المللی ».

تعبیر من از مضمون این پیشنهاد « اعتراضی »! تعبیری که رقابت میان اروپای غربی و آمریکای شمالی بر سر بازار، منابع طبیعی، مواد خام و انرژی... را در چارچوب نظم اردوگاهی جهان در مد نظر دارد. مبنی بر اینکه از این پس اروپای غربی نمی تواند:

با سیاست دو جانبه آمریکا توافق داشته باشد

طالب سهم بیشتر، حضوری فعال تر در بازارهای خودی و غیر خودی است

برای قبول وظایف بین المللی بیشتر و مهم تر آمادگی دارد

من فکر می کنم که اروپای غربی تصمیم گرفت تا بنام « توسعه اقتصاد در سطح جهان »! خاصه برای چاپیدن خلق ها و ملت ها در مناطق غیر خودی... با امپریالیسم آمریکا وارد زد و بند شود، در چارچوب نظم اردوگاهی، تشریک مساعی کند، به شرطی که این « توافق محرمانه، معامله پایاپای »! متکی بر نوعی تقسیم کار باشد، متکی بر وظائف بین المللی و نه تبعیض...

در مورد گسترش بازرگانی جهان

از قرار معلوم، به موجب اسناد رسمی، در سال 1947 میلادی و با چراغ سبز آقای « ناجی »! یک پیمان بازرگانی میان دول امپریالیستی غرب بسته شد، پیمانی مشترک در مورد تعرفه و بازرگانی، موسوم به « گات »! ظاهراً - امضا کنندگان « صبور این پیمان مشترک »! با برتری امپریالیسم آمریکا مخالفتی نداشتند. اما در مورد « تعرفه گمرکی »! در حالی که اروپای غربی تعرفه گمرک خارجی را با نرخ واحد 15 درصد برای همه محصولات صنعتی به کار می برد... ولی در مقابل - آقای « ناجی »! انگار نه انگار، دلخواهی رفتار می کرد، به تناسب موقعیت شاخه های صنعتی خود در سرزمین پایگاه، کاملاً خودسرانه، نرخ های مختلف و متعددی را اعمال می کرد... تازه به کسی هم حساب پس نمی داد. در برابر رفتار خودسرانه « هم پیمان »! اروپای غربی - مدیون « طرح مارشال »! که شرحش رفت، در موقعیتی نبود که بتواند واکنش نشان دهد...

گفتیم که از سال 1960 میلادی، بعد از بازسازی اقتصادی... باز اروپای غربی جان گرفت، کارگران خودی را دوشید و چربی اضافی پیدا کرد... بفکر فردای دور افتاد و زبان به شکایت گشود. نشان داد که برای مذاکراتی « دوستانه »! جهت گسترش بازرگانی در جغرافیای جهان آمادگی دارد. بموجب آمار و ارقام رسمی - فرض می کنیم « واقعی »! گویا تا سال 1963، یا در دهه 60 میلادی، سهم سالانه اروپای غربی از کل حجم ارزشی بازرگانی جهان، 154 میلیارد دلار... کمتر از آمریکا بود. در مذاکرات « دیون و کندی و توکیو »، میان دول عضو و نیمه عضو و غیر عضو در « پیمان ناتو »! توافقی صورت گرفت. قرار شد تا از طریق برخی تسهیلات گمرکی... بازرگانی جهان به نحوی سازمان داده شود که با وزن مخصوص اقتصادی دولت های « هم پیمان »! در دهه 60 میلادی هماهنگ باشد. ولی در عمل و برخلاف تمام تعهدات کتبی و رسمی... آقای « ناجی »! انگار نه انگار، دست بردار نبود، شیوه های دلخواه خود را اعمال می کرد...

بنظر من، این محدودیت بازار... در چارچوب مجاز نظم اردوگاهی بود که پیش کسوتان را، انگلستان و فرانسه و آلمان... در اروپای غربی، آمریکا شمالی + ژاپن در آسیا را، به اختلاف کشید. ولی برای تضمین اجرای «توافقات حاصل»! ارگان واحدی وجود نداشت. اما گرایش صادراتی سرمایه، با 5 درصد رشد تولیدی در کشورهای فوق الذکر... بدون گشایش بازارهای غیر خودی، مقدور نبود. برعکس، هرچه این گرایش فزونی می گرفت، ولع دول «هم پیمان»! برای چاپیدن بازارهای غیر خودی... بیشتر و قابل فهم تر می شد. پس شاید (مثل مورد دو جنگ امپریالیستی اول و دوم جهانی)، اگر انگلیس و فرانسه و آلمان + ژاپن، امکانات مالی و نظامی امپریالیسم آمریکا را می داشتند کار بیخ پیدا می کرد... فراموش نکنیم که آقای «ناجی»! امپریالیسم آمریکا، صرفنظر از توان مالی عظیم، حضور نظامی نیرومندی هم در سرزمین پایگاه رقیبان داشت.

وجود امپراتوری شوروی در راس «پیمان ورشو»! از سویی، جنبش کارگری در اروپا، عصیان های توده ای در جوامع غیر باختری از طرف دیگر، به اروپای غربی اجازه نمی داد که با حضور نظامی گسترده امپریالیسم آمریکا در بسیاری مناطق... حتی در سرزمین پایگاه، مخالفت کند. سیاست در پیوستگی در پیش گرفت و تا همین اواخر لاشخوری می کرد...

معدالک، اروپای غربی، ناظر برآمد گرایشی دل گرم کننده در حزب کمونیست و دولت شوروی، بوی کباب به مشامش رسید - در انتظار نوعی «اصلاحات نوید بخش»! هم به خاطر نفوذ احتمالی در شرق اروپا و هم برای اعمال فشار بر امپریالیسم آمریکا در شرایط اضطراری... با دقت حوادث داخلی شوروی را زیر نظر داشت، اقدامات بانده خروشچف را به فال نیک گرفت... در پرتو همین «تحولات»! توطئه های ویرانگر و شوم بود که بسیاری از دولتمردان اروپای غربی، در میانه دهه 70 میلادی، زمانی که نرخ بالای بهره سپرده های بانکی در آمریکا، سیاستی برای جذب سرمایه ها، مالی و انسانی، رشد اقتصادی در اروپای غربی را اجازه نمی داد... در مورد این که «نرخ بهره بالا در آمریکای شمالی خیلی بیشتر از تهاجم شوروی...» به تعادل اقتصاد متداول در جهان زیان می رساند، متفق القول بودند. در این ارتباط، مصاحبه مطبوعاتی آقای هلموت اشمیت، اگر اشتباه نکنم، صدر اعظم وقت آلمان غربی، کلی سر و صدا براه انداخت...

شواهدی هست مبنی بر اینکه که اشمیت، سوای خرده بورژوازی شهری - حقوق بشری، صاحبکاران خرد و متوسط، بخشی از بورژوازی صنعتی و تجاری در آلمان و انگلستان و فرانسه و ایتالیا و اسپانیا... را نمایندگی کرد. همان بخشی که اقدامات خروشچف و شرکاء در شوروی را به فال نیک گرفته و نفوذ در بازارهای وسیع و جذاب شرق، با نیروی کار ماهر و ارزان، کلی منابع طبیعی، مواد خام و انرژی... را انتظار می کشید - از سرکردگی واحد امپریالیسم آمریکا در جهان سرمایه داری بیشتر هراس داشت تا از «تهاجم شوروی»! چون با این «تهاجم»! ماجراجویی نظامی احمقانه، صرفنظر از هزینه گزاف... در بهترین حالت، آرایش اردوگاهی به سود امپریالیسم آمریکا فرو می ریخت. آنچه که جهان سرمایه داری را بطور کلی، خاصه اروپای غربی را، آزار می داد، به هراس می انداخت، نه تهاجم احتمالی «شوروی»! که مدل شوروی، دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا بود...

اروپای غربی، تا میانه دهه 50 میلادی... در چند قدمی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، چند قدمی دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا... فقط از اوج جنبش کارگری، برآمد کمونیسم در سرزمین پایگاه، وحشت داشت. در کمین نشسته بود، انتظار می کشید، تا در فرصتی مناسب، این خطر را بر طرف کند، بلحاظ سیاسی و ایدئولوژیک، طبقه کارگر را خلع سلاح نماید. حضور بیشتر و فعال تر اروپای غربی در امور جاری جهان... در گرو حل همین مساله عاجل بود. دیری نپائید - که خبرهای « دل گرم کننده »! از مسکو رسید. خبر آمد، که کرملین، گل کاشت، مدل شوروی را ملغی، دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا را، بکلی باطل کرد. وای به روزی که بگنجد نمک...

از این پس بود، که احزاب وفادار به کرملین در جوامع باختری - با چراغ سبز مسکو خائن، شمشیر از رو بستند، با اسم رمز « استبداد فردی استالین... »! ساختمان سوسیالیسم را نشانه گرفتند، هیچ فرصتی را برای لجن مال کردن دورنمای جنبش کارگری از دست ندادند... در همین دوران کور بود، که تابلو پیشنهادی « سازمان تعاون و توسعه اقتصادی »! در دستور کار دول امپریالیستی در اروپای غربی قرار گرفت. تا با تقلیل و یا تعطیل واحدهای تولیدی و بازرگانی و خدماتی « غیر سور آور »! شرایط آزاد سازی سرمایه فراهم آید. ماجراجویی اروپای غربی برای غارت بازارهای غیر خودی در مناطق دور و نزدیک تسهیل گردد... ماتور امپراتوری بزرگ شوروی، احزاب وفادار به مسکو خائن را، که هنوز هم نفوذ قابل توجهی در جنبش های حرفه ای کارگران داشتند، تا حد « بنگاه های تجاری »! تنزل داد. که با سماجی تهوع آور، جنبش کارگری را، بلحاظ ایدئولوژیک، اخته کردند...

در حوادث سال 1967 میلادی در ایتالیا و آلمان، رویدادهای سال 1968 میلادی در فرانسه، زمانی که یک جنبش توده ای خود جوش و در اوج شکوفایی اقتصادی، بر سر بورژوازی فریاد می زد، و در فرانسه، تقاضای حضور فعال، حتی فراتر آن، رهبری پرولتاریا را التماس می کرد... رهبری خائن « حزب کمونیست »! مشتکی دلال بزدل و بی خاصیت، برای خوش خدمتی در پیشگاه بورژوازی خودی، اشکال تراشی که هیچ، جلوه حضور پرولتاریای صنعتی، خاصه کارگران واحد اتومبیل سازی « رنو »، در این جنبش توده ای را گرفت - پیام « دل گرم کننده »! از مسکو، که اروپای غربی را به وجد آورد. برایش مراسم گل ریزان برپا کرد...

داوری « اصلاحات کذائی نوین... »! در جغرافیای سیاسی شوروی، موضوع بحث من نیست. ولی برای درک بهتر مانورهای اروپای غربی در دوران پس از بازسازی اقتصادی... لازم بود که به عوارض این رویدادها اشاره شود. تا خواننده بداند، دریابد که اروپای غربی و با چه اطمینان خاطری، ابتدا در برابر رفتار خودسرانه امپریالیسم آمریکا زبان به شکایت گشود، و سپس، هر جا که امنیت سرمایه خودی را در خطر می دید، بدان تکیه می کرد. برای افزایش سهم خود در بازار بین المللی هم، گاهی مستقیما می تاخت و زمانی هم از اهرم شوروی بهره می برد...

نفوذ در بازارهای غیر خودی

بازار گشائی در چارچوب نظم اردوگاهی... که میدان مانور اروپای غربی را محدود می کرد، بیشتر شامل آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین می شد. گاهی، حتی برای نفوذ در همین مناطق « مجاز »! باید باج می داد. سابقه استعمار کهن، مورد بحث نیست. ولی رد پای میراث خواران... گرچه کمرنگ، هنوز در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین، شماری از جزایر کارائیب در سواحل اقیانوس آرام، مشهود بود. تو خود حدیث مفصل به خوان از این مجمل...

فاصله جغرافیائی آمریکای شمالی از مناطق آسیا و آفریقا، حتی در مواردی چشمک محرمانه، چراغ سبز امپراتوری شوروی + مزدوران قدیمی لردیسم و بناپارتیسم... تا حدودی نفوذ اروپای غربی را در این مناطق تسهیل می کرد. پس بیخود نبود که این اتحادیه شتر- گاو - پلنگی شگرد « حمایت »! از استقلال ملت ها را در پیش گرفت. یاد آوری می کنم، که امپریالیسم آمریکا هم، برای مهار جنبش های استقلال طلبانه خلق ها و ملت ها بر علیه استعمار کهن همین شگرد بکار برد...

توسل به این شگرد خررنگ کن، سیاست فریبنده... آنهم در شرایطی که لبه تیز شورش های جاری ملت های مورد « علاقه »! برای بدست استقلال سیاسی... از قضا متوجه حکام دست نشانده غربی ها بود... لطائف ملانصرالدین وطنی را تداعی می کرد. عصیان مردمی، فراگیر، در آسیا و آفریقا، که می رفت تا انتقال مواد خام و انرژی... مورد نیاز، حیاتی برای اروپای غربی را، بیش از پیش، مشکل، حتی برای مدتی نا معلوم، بکلی متوقف کند. پیداست که نیاز مبرم اروپای غربی در آن دوران، یعنی گشایش بازار، دست رسی به منابع طبیعی، مواد خام و انرژی... بدون درهم کوبیدن شورش ها، جنبش های توده ای و استقلال طلبانه در مناطق فوق الذکر... مقدور نبود. حال آنکه نظم اردوگاهی، دخالت مستقیم از این دست در امور داخلی سایر کشورها را اجازه نمی داد...

با این حساب، سوای جا به جانی تکراری ژنرال های « ملی »! نوعی دخالت « غیر مستقیم »! در امور داخلی ممالک دیگر، هر کجا که امکان داشت... عجب! کودتائی به راه افتاد - سازمان داد شد. از این طریق و بنام « استقلال »! تمام شورش های توده ای، جنبش های ملی و مترقی و انقلابی را، درهم کوبیدند. به موجب منابع خبری آن عصر، دهه 60 میلادی، پر کودتا ترین - کودتاهای « ملی »! در تاریخ معاصر بود. در برخی از ممالک آفریقائی، عمر دولت کودتا، حتی از چند هفته یا چند ماه هم تجاوز نمی کرد. از این کودتا به آن کودتا... از این ژنرال احمق « ملی »! به آن ژنرال ابله « ملی تر »! و در هر کودتا، به تناسب شدت و غلظت « ملی گرایی »! هزاران هزار قربانی... تا اینکه ژنرال بازی دهه 60 میلادی، با یک هدف واحد، امنیت بازرگانی متقابل و در چارچوب نظم اردوگاهی... رفته رفته، به یکی از مولفه های موثر برای گسترش بازرگانی... بازتولید صنایع تسلیحاتی بدل شد و عملاً، بیشترین سهم بازرگانی جهان را، به لحاظ ارزشی، در بر گرفت...

هیچ دولت « متمدنی »! غربی یا شرقی، از این قافله پر سود ویرانگری، ترور و اختناق، کشتار نفرین شده های روی زمین... عقب نماند. و به خاطر تضمین حضور بعدی خود در این بازارها، صرفنظر از اینکه کدام دولت « متمدنی »! ابتکار عمل را در دست دارد، هر یک سهمی از هزینه کودتاهای ننگین، با کلی ضایعات اقتصادی و انسانی... را به عهده می گرفتند. فقط در آمریکای لاتین، بیش از 59 کودتای نظامی سازمان داده شد. در کوبا، آرژانتین، ونزدنلا، پاناما، پرو، کلمبی، شیلی...

همین سیاست ننگین، کودتای نظامی، شگرد جنائی، پولی - تروریستی، در خاور دور و نزدیک و میانه هم دنبال شد. مثل کودتای ننگین آمریکائی - انگلیسی، شاه - زاهدی در ایران به سال 1953 میلاد، 28 مرداد سال 1332 خورشیدی. در عراق، ترکیه، افغانستان، پاکستان... در لائوس و کامبوج، در منطقه آسیای جنوب شرقی. کودتای ننگین ژنرال سوهارتو در کشور اندونزی به سال 1965 میلادی، با صدها هزار قربانی... در بعضی کشورها... کودتاهای ننگین به تجزیه کشور مفروض منجر می شد. گنگو، نیجریه... ترکش همین سیاست بود که به یونان و پرتقال نیز اصابت کرد. آی آدم ها...

همزمان یا کوتاه پس از این همه مانورها، جنایات « امنیتی »! درهم کوبیدن استقلال خواهی، خفه کردن همه اعتراضات... تعدادی جزایر صنعتی هم، هر جا که فضا مساعد تر بود، سازمان داده شد. تاسیس انواع دولت - شهرهای تقلبی برای روز مبادا... به همین دوران باز می گردد. تا اینکه بعدها، پس از خروج نیروهای اشغالگر انگلیسی از خلیج فارس... آرایشی مشابه در این منطقه نفت خیز هم سازمان داده شد. منظوم دولت - شهرهای نفتی کویت و قطر و امارات، فاقد جمعیت بومی... است.

یک آرایش « دوگانه »! با وظایفی « دوگانه »! مورد نخست، چون تولید یک سری وسائل مصرفی در کشورهای پیشرفته صنعتی، اروپای غربی و آمریکای شمالی + ژاپن: ساختن قیچی و قابلمه و سوزن و سنجاق و فنک و کبریت و لیوان و قوری و قاشق و رادیو... به دلیل مزد بیشتر، قیمت کار، نرخ پیشرفته تر رفاه اجتماعی... دیگر صرف نمی کرد. و بایستی به مناطق پیرامونی منتقل می شد. مورد دوم، برای تضمین مواد خام و انرژی... نفت و گاز ولی نعمت...

ولی در مورد منشاء مادی و تاریخی این « دوگانگی »! که با پراتیک سرمایه داری در قالب کشورها و دولت های جداگانه، متروپل و پیرامون، بستگی دارد. سخن برسر یک واقعیت خارجی است. می رساند که نرخ سود، به تناسب حجم سرمایه ثابت و متغیر، نوسان دارد، در متروپل و پیرامون، یکسان نیست. در متروپل، آنجا که حجم سرمایه ثابت، خاصه بخش پایدار آن، به دلیل رشد فنی تولید، یعنی استعمال ماشین آلات پیشرفته در تولید... بیشتر از سرمایه متغیر است، نرخ سود سیر نزولی دارد. علت کاهش شمار کارگران، خاصه کارگران غیر ماهر... در متروپل. در پیرامون، چون حجم سرمایه ثابت، به دلیل رشد فنی نازل... کمتر از سرمایه متغیر است، نرخ سود، متناسب با حجم بیشتر سرمایه متغیر، یعنی مزد، شمار کارگران... سیری صعودی پیدا می کند. دلیل گرایش صادراتی سرمایه.

سیستم موفق نشد... شوخی می کنید. پس به ما بگویند که این « سیستم »! سرمایه داری، چطور می بایست، یا می توانست، موفق شود. مگر این « سیستم »! مالکان و سرمایه داران را کلفت، اراده مطلق میلیاردرها، تمام آرزوهای بانکداران، محافل مالی و صنعتی، سلاطین بورس و تسلیحات و مستغلات را، برآورده نکرد... آزادی بی حد ثروتمندان را تامین نکرد. و در برابر اینهمه « موفقیت »! فقط 36 میلیون نفر را در منطقه « سازمان تعاون و توسعه اقتصادی - OCDE »! از هستی ساقط کرد، چندین میلیون را هم در سایر مناطق، به خاک و خون کشید، از بین برد... فقط همین.

پس رفت استراتژیک

سخن برسر یک بیماری فراگیر، اپیدمی، یک درد بی درمان، نوعی عدم تحرک اقتصادی مزمن، رشد معکوس اشتغال و بیکاری در اروپای غربی است. در این ارتباط، گفتیم که چطور این مار سمی، کوتاه بعد از بازسازی اقتصادی... در دهه 60 میلادی، دوباره جان گرفت، قد کشید، پروار شد، بالا آمد، چربی اضافی پیدا کرد... باز ب فکر بازار گشائی، حضور مشروط در آرایش اردوگاهی جهان افتاد. معذالک، نمی توانست اشتغال ایجاد کند، امنیت سرمایه های خودی در سرزمین پایگاه را تضمین نماید. تمام مساله هم اینجاست. چون رشد فنی تولید، استعمال ماشین آلات پیشرفته... در دوران مورد بحث، مهار بیکاری را اجازه نمی داد. برعکس، با افزایش سهم سرمایه ثابت، خاصه بخش پایدار آن در تولید، صرفنظر از تنزل نرخ سود... (کشف اقتصادی مارکس)، گرایش صادراتی سرمایه را تقویت می کرد. علت پس رفت مستمر اشتغال، پس رفت استراتژیک، یا رشد معکوس اشتغال و بیکاری در متروپل. بیخود نبود که اروپای غربی، بدنبال گرایش صادراتی سرمایه و برای جبران تنزل نرخ سود... بدون شک با چراغ نارنجی « شرکت سهامی وال استریت »! نماینده قطب متروپل، سیاست دوگانه ای اتخاذ کرد: سیاست تقلیل یا تعطیل واحدهای تولیدی و بازرگانی و خدماتی... « غیر سود آور »! در سرزمین پایگاه. سیاست سلاخی « ملی »! سرکوب و ترور و اختناق در آسیا و آفریقا، در خاور دور و نزدیک و میانه...!

سیاست « تقلیل یا تعطیل... »! (شرح فوق)، یعنی بیکار سازی، کاهش مزد، ارزش کار، قدرت خرید مردم، تنزل نرخ آموزش، رفاه اجتماعی... یعنی نفی نوبتی تمام دستاوردهای تاکنونی، حقوقی و سیاسی و اجتماعی، یعنی کاهش و یا حذف هزینه های « زائد »! تمام مخارج « غیر لازم »! تا سرمایه آزاد شود، امکان صدور پیدا کند. سیاست سلاخی « ملی »! یعنی دوشیدن نیروی کار ارزان، با مزد بخور و نمیر، فاقد رفاه اجتماعی، حقوق صنفی و سیاسی... یعنی چاپیدن بازارهای غیر خودی، غارت منابع طبیعی، مواد خام و انرژی در پیرامون، تا تنزل نرخ سود، بدلیل رشد فنی تولید... در متروپل جبران گردد.

در همین راستا بود که دولت - شهرهای صنعتی و نفتی... گل کردند. با ساز خبرگان سفارشی، خیر، در مسیر حرکت آزاد سرمایه... بشنوید از خبرگان سفارشی در قسمت مبادلات بین المللی:

« این جریان (مبادله متروپل ها و جزایر صنعتی و نفتی در پیرامون)، از میانه سال های 70 میلادی، با خرید دائم واحدهای تولیدی کشورهای در حال رشد... که نیروی کاری نسبتاً متراکم و ارزان داشتند، توسط بنگاههای مستقر در کشورهای عضو سازمان تعاون و توسعه اقتصادی، اشاعه پیدا کرد ».

خواننده به خاطر دارد، که ما در قسمت های قبلی در باره محصولاتی که در مناطق پیرامون جواز تولید گرفتند، به تفصیل سخن گفتیم. محصولاتی که تولیدشان در متروپل... دیگر صرف نمی کرد. علت صدور سرمایه به سمت جزایر صنعتی و نفتی: رشد اشتغال، تراکم نیروی کار...

ولی خبرنگار سفارشی، هیچ حرفی از میزان این « ارزانی کار »! نمی زدند. حتما، لازم ندیدند. در حقیقت، مزد کارگران در این مناطق، به اندازه ای حقیر بود، در بهترین حالت، در حد بخور و نمیر، که برای زاغه نشینی هم کفایت نمی کرد... حتی قادر به خرید و مصرف محصولاتی که خود می آفریدند، نمی شدند. برعکس، بازار فروش این محصولات، بسیار دور و در مناطق پیشرفته بود. در این ارتباط، بشنوید از خبرنگار سفارشی:

« ... این پدیده (مزد بخور و نمیر) به سود مصرف کنندگان در کشورهای عضو سازمان تعاون و توسعه اقتصادی بود، چون می توانستند این محصولات... را ارزان تر بخرند ». عجب!

کدام « مصرف کنندگان... »! ولی در اروپای غربی که پس رفت اشتغال و سقوط فزاینده مزد و قدرت خرید همگانی بیداد می کند. خودمانیم، مرحله فروش در دوران مورد بحث، چطور متحقق می شد. سخن بر سر این یا آن کالای منفرد نبود. خیر، انبوهی کالا باید مشتری پیدا می کرد، به فروش می رسید. در غیر اینصورت، سرمایه و سود نقد نمی شدند، باز تولید سرمایه... حداقل دچار اشکال می گردید. بگذریم از اینکه هزینه تولید در مناطق پیرامونی به قدری حقیر و نازل بود، که حتی مستمری بگیران نوبتی کلیسا در غرب هم، نه همیشه، که موقتا قادر به خرید بعضی از این محصولات ارزان وارداتی... می شدند. بهر حال، تصور نمی کنم گزارش حاضر هم، آنجا که از مصرف کنندگان در اروپای غربی سخن می راند، این مستمری بگیران را در نظر داشته باشد. پس خرید ها و خریداران دیگری باید مورد نظر باشند. بنگاههای عظیمی که یکجا خرید می کنند... چون تکرار سرمایه، لزوما و در نخستین وهله، به خرده فروشی متکی نیست. برای حل این مشکل، بورژوازی « زیرک »! روش خاصی دارد. یعنی، مستقیما یا با ایجاد بنگاههایی که فقط نامی در دفاتر رسمی دارند، قدرت خریدی کاذب به وجود می آورد، تا گردش سرمایه دچار اشکال نشود. گویانکه نرخ تورم رشدی صعودی یافته و کسری بودجه سر به فلک می کشد. در این ارتباط، بشنوید از گزارش سفارشی ها:

« برخی از مشکلات جاری و در ارتباط با بیکاری، بازتاب سیاست های مربوط به اقتصاد کلان هستند، که به علت تشخیص غلط، عدم توازن های خطرناکی را به وجود آورده ». (گریه و زاری حضار)!

تشخیص غلط... در چه زمینه ای:

« افزایش تورم در فاصله سال های 70 میلادی، بدهی سنگین و غیر قابل تحمل دولتی در نیمه دوم سالهای 70 و سال های 80 میلادی و بدهکاری غیر قابل دفاع بخش خصوصی... خود بهترین گواهند ». (داد و قال ممتد حضار)!

افزایش تورم، یعنی کاهش مزد، قدرت خرید اهالی، شاغل و بیکار و بازنشسته. بدهی دولت، یعنی تنزل کیفیت زندگی، مادی و معنوی، تقلیل و یا حذف وسائل رفاهی، و بدهکاری بخش خصوصی، یعنی سود سرشار برای مالکان و سرمایه داران، شگردی برای تقلب و حقه بازی... برای فرار مالیاتی، اشاعه جیب بری « قانونی »! پس حق با شماست، آقای وزیر، خانم وکیل...

ولی از شما چه پنهان که رواج مبادلّه « پایپای »! میان متروپل و پیرامون در نظم مستقر، ناگزیر بر آرایش کار و سرمایه تاثیر می گذارد، و گذاشت. رفته رفته، قدرت تولیدی در جزایر صنعتی، افزایش یافته و مدت ها پیش از فروپاشی امپراتوری شوروی، توازن بازرگانی جهان را برهم زده بود. چگونگی امر را از زبان خبرگان سفارشی بشنویم:

« ... به گسرس سریع صادرات محصولات کارگاهی این مناطق (پیرامونی) ابتدا به سوی ایالات متحده و سپس به مقصد اروپا... (غربی) کمک فراوانی کرد.»

در عبارت بعدی:

« ... بسیاری از کشورهای در حال رشد نیز، ضمن دهه گذشته (دهه 80 میلادی)، از صنعتی متمرکز در بازار به صنعتی متکی بر صادرات گذر کردند.»

یعنی کوهی از کالای مصرفی، روانه بازارهایی می شد که بیش از پیش، قابلیت جذب خود را، بدلیل پس رفت اشتغال، کاهش مزد، قدرت خرید... از دست داده بودند. کساد بازار طرف های سرشناس معاملات را تا خرخره در بدهی و قرض فرو برد... در واقع، دوران شکوفانی اقتصادی در اروپای غربی، از همان میانه سال های 80 میلادی سپری شد... و به سمت پس رفتی استراتژیک گرایش داشت. فروپاشی امپراتوری شوروی هم، برخلاف انتظار... هیچ راه حلی بدست نداد، تنها امتیازش در این بود، که نظم اردوگاهی تعطیل شد، و با عریان کردن ماجراهای « نهان »! انبوهی از دول ریز و درشت سرمایه داری را، مثل سگ و گربه، به جان هم انداخت. و به این ترتیب، مرحله دوم احیای سرمایه داری در اروپای غربی پایان گرفت...

رضا خسروی، 1994/5/1 میلادی